

دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۲۷ داوران ۱۰-۱۲ یفتاح و پنج داور کوچک

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۲۷، داوران ۱۰-۱۲، یفتاح و پنج داور کوچک است.

دوباره سلام. ما در حال ادامه‌ی کتاب داوران هستیم و اکنون در فصل دهم هستیم. در این بخش، به فصل‌های ۱۰ تا ۱۲ نگاهی خواهیم انداخت و زمینه‌های زیادی را از نظر شخصیت‌های درگیر پوشش خواهیم داد. در این بخش از شش داور نام برده شده است، اما فقط یک داستان واقعاً برجسته شده است.

پنج نفر دیگر داوران فرعی هستند که تقریباً هیچ چیز در مورد آنها نمی‌فهمیم. با این وجود، این چیزی است که ما را بین داستان‌های جدعون، در فصل‌های ۶-۸، به علاوه ابیملک، پسرش، در فصل ۹، و سپس داستان‌های پایانی داور نهایی، سامسون، در فصل‌های ۱۳-۱۶ می‌برد. بنابراین، در اینجا بخش اول فصل ۱۰ بلافاصله پس از این سه سال پرآشوب ابیملک از فصل ۹ می‌آید. بنابراین، در فصل ۱۰، آیه ۱ می‌گوید، پس از ابیملک، تولاع، پسر پوا، پسر دودو، مرد یساکار، برای نجات اسرائیل برخاست.

او در شامیر در کوهستان زندگی کرد، ۲۳ سال بر اسرائیل داوری کرد، و در شامیر درگذشت و در شامیر به خاک سپرده شد. این تمام چیزی است که ما در مورد تولا می‌دانیم. درست قبل از این ضبط، کسی به من گفت که می‌خواهد درباره تولا بیشتر بداند، و من مشتاقانه منتظر بودم که درباره تولا چه بگویم، اما متأسفم، این تمام چیزی است که می‌دانم.

این تمام چیزی است که در متن آمده است، بنابراین باید همین‌جا آن را رها کنیم. بدیهی است، همانطور که قبلاً گفتیم، در واقع هفت نفر وجود دارند. برخی آن را شش قاضی اصلی می‌دانند که داستان‌هایشان را از نظر نبردها و چیزهای دیگر می‌دانیم.

پنج، شاید شش داور کوچک. تولا قطعاً یکی از این داوران کوچک است. و البته بعد از او، یکی دیگر از داوران کوچک، آیات ۳ و ۴، در واقع ۵. نام او یائیر، جاثیر است، و ما متوجه می‌شویم که او ۲۲ سال داوری کرده است.

او ۳۰ پسر داشت که ۳۰ الاغ بودند و آنها ۳۰ شهر داشتند که در سرزمین جلعاد، که در شرق اردن و شرق دریای جلیل است، قرار دارند. ما واقعاً اهمیت این را نمی‌دانیم. در بسیاری از آیات، عدد ۳۰ به عنوان یک عدد ذکر شده است.

شاید مشهورترین مورد، فروش عیسی به قیمت ۳۰ شیکل نقره توسط یهودا باشد، اما مطمئن نیستم که این موضوع اهمیت اساسی داشته باشد، جز اینکه نشان دهد او ثروتمند و پربار و ثمربخش بوده است. در آیات ۶ تا پایان فصل، یا حداقل تا حدود آیه ۱۶، نوعی بازگویی مضامین موجود در فصل ۲ را داریم که نوعی مرور کلی و برنامه‌ای از کل کتاب یوشع است و در مورد ارتداد و کارهایی که خدا انجام می‌داد، صحبت می‌کند. و بنابراین، دوباره در آیه ۶، قوم اسرائیل دوباره در راه خداوند مرتکب شرارت شدند، به بعل‌ها عشتورت، خدایان سوریه، خدایان صیدون، خدایان موآب، خدایان عمونیان و فلسطینیان خدمت کردند.

بنابراین، در کل، آنها تبعیض قائل نمی‌شدند. آنها هر چیزی را که می‌توانستند به دست آورند، و هر چیزی را که می‌توانستند از نظر پرستش بت پرستان به دست آورند، تصاحب می‌کردند. و خشم خدا علیه آنها شعله‌ور شد.

در آیه ۷ دوباره، و این بار در دست فلسطینیان، در دست عمونیان، و آنها مورد ظلم قرار گرفتند، و مردم فریاد زدند. در آیه ۱۰، یک تفاوت اینجا، در این فصل، برخلاف فصل ۲، درست در اینجا در آیه ۱۰، و سپس آیات ۱۶ و ۱۷، یا ۱۵ و ۱۶ است، جایی که اکنون اسرائیل، برای اولین بار، به عنوان کسی که به گناه خود اعتراف می‌کند، دیده می‌شود. پیش از این، آنها فقط از روی درد و رنج فریاد می‌زدند و درخواست نجات می‌کردند، اما در اینجا، به طور خاص در آیه ۱۰ می‌گویند، ما در برابر شما گناه کرده‌ایم و به خدا صحبت می‌کنیم، زیرا شما خدای ما را رها کرده‌اید و به بعل‌ها خدمت کرده‌اید.

و خداوند پاسخ می‌دهد، من در تمام این مدت ناجی وفادار شما بوده‌ام، و با این حال شما مرا رها کرده‌اید. و با طعنه، در آیه ۱۴ به آنها می‌گوید، بروید خدایانی را که پیروی می‌کردید، عبادت کنید. شاید آنها شما را نجات دهند.

و به اعتبار آنها، چه بدانیم چقدر صادق بودند یا نه، در آیه ۱۵ می‌گویند نه، ما گناه کرده‌ایم. آنها دوباره آن را تکرار می‌کنند. و می‌گویند ما سراوار آنچه هستیم هستیم.

آنچه را که باید با ما انجام دهی، با ما انجام بده، اما لطفاً امروز ما را نجات بده. آیه ۱۵، آیه ۱۶، پس آنها خدایان بیگانه را از میان خود دور کردند و خداوند را پرستش نمودند. شاید از خواندن کتاب یوشع یا تماشای سخنرانی‌های پایان یوشع به یاد داشته باشید، جایی که یوشع در فصل ۲۴ مردم را ترغیب می‌کند تا خدایانی را که پدرانان از آن سوی رودخانه یا از مصر پرستش می‌کردند، دور کنند.

بنابراین، چندین بار در پایان کتاب یوشع، به نظر می‌رسد که اسرائیل، حداقل مخفیانه اگر نه آشکارا، پرستش این خدایان دیگر را حفظ کرده است، و یوشع از آنها می‌خواهد که آنها را کنار بگذارند. اما هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد آنها واقعاً این کار را انجام داده‌اند. برای اولین بار، می‌بینیم که این کار آگاهانه توسط مردم اسرائیل انجام می‌شود و این فقط می‌تواند چیز خوبی باشد.

بنابراین، خدا از بدبختی اسرائیل بی‌تاب شد. به عبارت دیگر، او آماده است تا آنها را نجات دهد. سپس صحنه تغییر می‌کند.

آیات ۱۷ و ۱۸، آیات پایانی این فصل، جایی که عمونیان در شرق اردن، مستقیماً به سمت شرق، زندگی می‌کنند. کشور اردن امروزی، پایتخت آن عمان است و این نام از کتاب مقدس به عمونیان برمی‌گردد. و به همین دلیل آنها به جنگ فراخوانده شدند.

آنها در جلعاد، در شرق اردن و شمال آنجا اردو زدند و در مصغه اردو زدند. و بنابراین، مردم اسرائیل در این فکر هستند که چه کسی قرار است آنها را علیه عمونیان رهبری کند، و اینگونه فصل ۱۰ به پایان می‌رسد. این به داستان یفتاح در فصل ۱۱ و بخش اول فصل ۱۲، اما به ویژه فصل ۱۱، که فصلی است که در مورد درگیری با عمونیان می‌گوید، منتهی می‌شود.

بنابراین اینگونه است که ما درباره او یاد می‌گیریم. به آیه ۱۷، فصل ۱۰ توجه کنید که عمونیان دوباره در جلعاد، که در شمال و شرق دریای جلیل است، اردو زده‌اند. و یفتاح، فصل ۱۱، آیه ۱، اهل جلعاد است.

بنابراین، در کتاب آمده است که یفتاح جلعادی جنگجوی قدرتمندی بود، اما او پسر یک فاحشه بود. بنابراین، این نوعی آغاز نامیمون برای او است، اما مشخص می‌شود که او ویژگی‌های مثبت زیادی دارد. بنابراین، همسر جلعاد چند پسر به دنیا آورد و وقتی پسران بزرگ شدند، به دلایلی او را از خانه بیرون کردند.

و او فرار کرد و افراد بی‌ارزش را دور خود جمع کرد، آیه ۳. و این کار خیلی مفیدی نیست که در اطراف شما انجام شده باشد. این همان اصطلاحی است که در فصل ۹، چند فصل قبل‌تر، در مورد ابیملک می‌یابیم. در فصل ۹، آیه ۴، آمده است که ابیملک نیز با افراد بی‌ارزش مرتبط است.

و این برای آینده‌ی یفتاح نشانه‌ی خوبی نیست. به ما گفته نشده که خدا یفتاح را برخیزانده است. بنابراین با وجود هر کار خوبی که او انجام داد و نحوه‌ی نجاتش، به نظر نمی‌رسد که او در همان سطح برخی دیگر باشد.

گیدئون، ما اینجا درباره یفتاح صحبت می‌کنیم. گیدئون، به نوعی، نقطه عطفی در کتاب است، جایی که شما داوران اولیه یا خنثی هستند یا بسیار مثبت. مطمئناً، دبوراً از همه بهتر می‌درخشد.

جدعون ویژگی‌های خوبی دارد، اما کارش را هم بد تمام می‌کند. و بعد این داوران کوچک هم هستند. اما یفتاح نمی‌گوید که او بزرگ شده است، و بعد کارهای بسیار نابخردانه‌ای هم انجام می‌دهد.

بنابراین، در آیه ۴ و پس از آن، عمونیان علیه اسرائیل جنگ می‌کنند. و در آیه ۱۱، متوجه می‌شویم که یفتاح با مردم است. آنها او را رهبر خود قرار می‌دهند.

و او تمام سخنان خود را در حضور خداوند در این مکان، مصفاه، بیان کرد. در آیه ۱۲ و بعد، او فرستادگانی را نزد پادشاه عمونیان می‌فرستد و می‌گوید، چرا با ما مخالفت می‌کنی؟ آیات ۱۲ تا ۲۸، سخنرانی طولانی و تأثیرگذاری است که در واقع، توسط یفتاح در پاسخ به اتهامی است که آنها مطرح کرده بودند. در آیه ۱۳، آیه ۱۳ می‌گوید: پادشاه عمونیان به فرستادگان یفتاح پاسخ داد و گفت: «زیرا اسرائیل، با آمدن از مصر.» سرزمین مرا از ارنون تا بیوق و تا اردن تصرف کرد.

بنابراین، آن را با صلح و آرامش احیا کنید. بنابراین، ما فقط کمی از نقشه را مرور خواهیم کرد. و بنابراین، به یاد داشته باشید، اسرائیل از مصر بیرون آمد، به کوه سینا رفت، به اینجا آمد و جاسوسان را به سرزمین فرستاد.

آنها با گزارش بدی برگشتند. بنابراین، خدا آب را در بیابان فرستاده بود. و سیحون و عوج پادشاهان اینجا در شرق اردن بودند.

و آنها به اسرائیل اجازه عبور از قلمرو خود را ندادند. آنها مجبور بودند دور بزنند. اما درگیری رخ داد و بنی اسرائیل سیحون و عوج را در بیابان شکست دادند.

بنابراین، این به عنوان خاری زیر زین اسب برای عمونیان و نوادگان سیحون و عوج در اینجا گیر کرده است. و پادشاه عمونیان او را به یاد آن اتفاق تاریخی سال‌های قبل می‌اندازد. و بنابراین، بقیه آن بخش، در آیات ۱۳، و سپس ۱۴ و بعد از آن، تا آیه ۲۸، یفتاح در حال پاسخ به این اتهام است که آنها متجاوز بودند ۱۲ و آنها کسانی بودند که به اجداد خود ظلم می‌کردند.

و یفتاح ادعا می‌کند که خود خدا آنها را بیرون رانده است. اسرائیل متجاوز نبود. در آیه ۱۵، او می‌گوید که اسرائیل سرزمین موآب یا سرزمین عمونیان را تصرف نکرد.

اما وقتی از مصر بیرون آمدند، اسرائیل از بیابان عبور کردند. آنها قاصدانی فرستادند. در آیه ۱۷، پادشاه «ادوم می گوید»: بگذارید عبور کنیم

اما پادشاه ادوم گوش نداد. بنابراین، یفتاح دارد تقصیر را به گردن آنها می اندازد و می گوید، نه، تقصیر از اجداد شماست. قرار نبود اسرائیل هیچ قسمتی از سرزمین عمونیان را تصرف کند، زیرا آنها در تنبیه از انجام این کار منع شده بودند.

اما سیحون، پادشاه اموریان، در واقع بخشی از قلمرو عمونیان در سرزمین موآبیان را تصرف کرده بود، همانطور که در کتاب اعداد، فصل ۲۱ آمده است. بنابراین اسرائیل در آنجا متجاوز نبود. عمونیان، اگر اصلاً در این ماجرا نقشی داشته اند، به نوعی، یفتاح می گوید، شما سزاوار آنچه که بر سرتان آمد هستید.

و البته، او در آیات ۱۹ و بعد از آن، این نکته را نیز مطرح می کند که این سرزمین در واقع از ابتدا هرگز متعلق به آنها نبوده است. این سرزمین اموریان بوده است. و بنابراین، به نوعی، این یک ردیه محکم از جانب یفتاح به اتهامات عمونیان است.

وقتی به آیه ۲۴ می رسید، به عمونیان، خدای موآبیان، اشاره می کنیم، و او، ببخشید، آیه ۲۴ از خدای عمونیان به عنوان خدایی به نام کموش یا چموش یاد می کند. در کتاب پادشاهان، اول پادشاهان ۱۱، از او به عنوان خدای موآبیان یاد شده است، و خدای عمونیان خدایی به نام مولک یا ملخوم بود. اما عمونیان و موآبیان ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشتند.

آمون در این منطقه بود، موآبیان اینجا بودند، و بنابراین ارتباطات زیادی بین آنها وجود داشته است. و باز هم، ما قبلاً به نوعی سیالیت بین خدایان و الهه ها و معابد مختلف بت پرستان اشاره کردیم، و بنابراین آنها میراث فرهنگی و مذهبی مشترکی داشتند. بنابراین، در آیات ۲۹ تا ۴۰، شکست نهایی آمونیان توسط یفتاح را داریم.

در آیه ۲۹، می بینیم که روح خداوند بر یفتاح قرار گرفت و او از جلعاد، منسی و غیره عبور کرد. در آیات ۳۳ و ۳۴، اشاره می کند که او را زد، خداوند عمونیان را به دست او تسلیم کرد، او را زد و عمونیان در آن ۳۲ زمان در برابر قوم اسرائیل مطیع شدند. بنابراین این چیز خوبی بود، و واضح است که خدا بخشی از این ماجرا است، خدا کنترل اوضاع را در دست دارد و این پیروزی را به یفتاح می دهد.

اما یک مسئله فرعی کوچک وجود دارد که به مسئله بزرگی تبدیل می شود که چندان خوب نیست. و دلیلش این است که در این فرآیند، وقتی یفتاح با خداوند صحبت می کند و خداوند با وجود سخنان عجولانه اش با لطف به او پاسخ می دهد، به نظر من همانطور که خداوند در فصل ۶ به جدعون پاسخ داد، وقتی جدعون از او نشانه و تأییدی می خواهد، پشم گوسفند و غیره، حتی اگر این یک چیز غیرضروری و نشانه عدم ایمان باشد، خداوند همچنان با لطف پاسخ می دهد. به همین ترتیب، در اینجا نیز خداوند عمونیان را به دست یفتاح شکست داد، اما در این فرآیند، او نذری کرد و نتیجه بسیار بدی داشت.

بنابراین، او در آیات ۳۰ و ۳۱ با خداوند صحبت می کند و می گوید: «اگر بنی عمون را به دست من تسلیم کنی، آنگاه هر کس یا هر چیزی که از درهای خانه ام بیرون بیاید تا وقتی که من به سلامتی از بنی عمون برگردم، به استقبالم بیاید، ارباب خواهد بود و من آن را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم خواهم کرد.» بنابراین، او می گوید: «خداوند، این معامله را بکن. اگر تو به من پیروزی عطا کنی، وقتی به خانه برگردم، هر چیزی که بیرون بیاید، آن را برای تو قربانی خواهم کرد.»

حالا، کلی جوهر روی بحث اینکه او دقیقاً چه قصدی داشته و دقیقاً چه اتفاقی افتاده، ریخته شده است. ظاهراً، با توجه به نسخه من، که می‌گوید «هر چه از در خانه‌ام بیرون بیاید،» بسیاری از مفسران، از جمله این نسخه کتاب مقدس و نسخه‌های دیگر، اینطور برداشت می‌کنند که به نظر می‌رسد یفتاح قصد دارد حیوانی از نوعی، یک گوسفند یا بز یا شاید یک سگ یا چیزی شبیه به آن، بیرون بیاید و این چیزی است که او به خداوند تقدیم می‌کند. اما این احتمال وجود دارد، بگذارید دو چیز را بگویم

یکی، حتی اگر آن ژنرال باشد، می‌تواند شامل انسانی باشد که بیرون آمده است. و البته، این اتفاقی است که افتاده است. در نهایت دخترش بیرون می‌آید.

و این احتمال وجود دارد که حتی او هم منظورش هر کسی بوده که ممکن است بیرون بیاید. پاورقی در نسخه من، نسخه استاندارد انگلیسی، می‌گوید که می‌تواند هر کسی باشد، که در این صورت نذر یفتاح یک نذر نسبتاً انحرافی است. یک زیربنای الهیاتی برای ایده قربانی کردن انسان وجود دارد، نه تنها در کتاب مقدس یا خارج از کتاب مقدس، بلکه در هر فرهنگی که این کار را در طول هزاره‌ها انجام داده است.

ما داستان‌هایی از سرخپوستان آمریکای مرکزی و فرهنگ‌های کتاب مقدس می‌دانیم که این کار را انجام می‌دادند. و اگر مردم در مورد آن فکر کنند، شالوده‌های الهیاتی این ایده است که ما بهترین داشته‌هایمان را برای خشنود کردن یا راضی کردن خدایان و الهه‌ها می‌دهیم.

بنابراین، اگر دادن اولین میوه‌های محصولاتمان منطقی باشد، اگر دادن اولین زاده حیوانات منطقی باشد قدم بعدی در چیزی حتی بهتر این خواهد بود که، خب، چرا خدا فداکاری مرا حتی بزرگتر نبیند اگر اولین میوه‌های بدنم یا بهترین انسان‌ها را تقدیم کنم؟ بنابراین این نوعی پایه الهیاتی برای قربانی به طور کلی است، از جمله قربانی کردن کودکان، که به ویژه کنعانی‌ها انجام می‌دادند. اما کتاب مقدس بسیار واضح است که بله، خدا بهترین را برای محصولات و حیوانات آنها می‌خواست، اما مرز آن به وضوح مشخص شده است که او به هیچ وجه آن را تأیید نکرده است. او، به شدیدترین عبارات، قربانی کردن انسان را ممنوع کرد.

و بنابراین، این یک نذر بسیار عجولانه است وقتی که معلوم می‌شود او به خانه‌اش می‌آید، دخترش با رقص و هیجان با دف و غیره بیرون می‌آید، و سپس معلوم می‌شود که او احساس می‌کند موظف است به این نذر عمل کند. بسیاری از مکان‌ها قربانی کردن انسان ممنوع است. فقط برای اینکه چند منبع به شما بدهم اگر علاقه‌مند هستید خودتان آنها را جستجو کنید.

لاویان ۱۸، لاویان ۲۰، تثنیه ۱۲، تثنیه ۱۸، ارمیا و انبیا، ارمیا ۱۹، حزقیال ۲۰، حزقیال ۲۳. بنابراین از ابتدا تا انتها، از اولین زمان‌ها تا آخرین زمان‌ها، خداوند پیوسته به اسرائیل می‌گوید که دست به قربانی انسان نزنند بدون شک تا حدودی به این دلیل که برخی از کنعانیان اطراف آنها این کار را انجام می‌دادند، و این کاری بود که آنها نباید انجام می‌دادند.

حال، وقتی کسی نذری می‌کند، نذر یک چیز بسیار جدی است. و بنابراین ما دستورالعمل‌هایی داریم، تثنیه آیات ۲۱ تا ۲۳، که در مورد مقدس بودن نذر و پیروی از آن و انجام آن صحبت می‌کنند. و ما بسیاری، ۲۳ از جاهای دیگر را داریم که در مورد آن صحبت می‌کنند.

اما خب، سوال این است که آیا یفتاح مجبور بود به این نذر عمل کند؟ اما این شرایط، نذر معمولی نبود. نذری برای انجام کاری مثبت برای خداوند یا هر چیز دیگری نبود. این نذر با یکی از اساسی‌ترین ممنوعیت‌های خداوند در تضاد بود.

و قربانی کردن انسان عملی شنیع بود. بنابراین، به نظر من یفتاح واقعاً ملزم به عمل به نذر خود نبود، و با این حال این کار را کرد. حال، آن نکته آخری که من مطرح کردم مورد بحث است.

برخی از محققان، از جمله محققان انجیلی، می‌گویند که نه، او مقید بود، باید به آن عمل می‌کرد. مشکل، عمل نکردن به آن بود. مشکل، عجولانه بودن نذر اولیه بود.

نظر من این است که نه، هر دو عجولانه بودند، خود نذر به علاوه‌ی ادامه‌ی آن. او نباید این کار را می‌کرد. در نهایت، کمی ابهام، یا حداقل بحثی، در مورد آنچه واقعاً در پایان اتفاق افتاد، وجود دارد.

او به پدرش می‌گوید که به نظر می‌رسد از این موضوع راضی است، اما دوست دارد چند ماهی تنها بماند و برای اینکه مردی را ندیده، ازدواج نکرده و برای بکارتش سوگواری کند. و بحث در این سوال در آیه ۳۹ آمده است. در پایان دو ماه، او به نزد پدرش بازگشت، و پدرش طبق نذری که کرده بود با او رفتار کرد.

زیان داستان به اندازه‌ای مبهم است که برخی از محققان معتقدند که او واقعاً به نذر خود عمل نکرده است. اگر چنین کاری کرده بود، چیزی شبیه به این می‌گفت که او را به عنوان قربانی تقدیم کرد، او را در برابر خداوند کشت، یا چیزی شبیه به این. بنابراین برخی از محققان سعی می‌کنند با بیان اینکه جف واقعاً به نذر خود عمل نکرده است، ضربه این قسمت را کاهش دهند.

درک این موضوع برای من دشوار است، زیرا کاملاً مشخص است که نذر این بود که هر چه از آن بیرون می‌آید را قربانی کند. هر چقدر هم که این اصطلاح مبهم بود، او کسی بود که بیرون آمد. واضح است که او انتظار داشت به عنوان قربانی تقدیم شود.

وقتی دخترش بیرون آمد، او پریشان شد، زیرا حالا متوجه شده بود که باید کاری را انجام دهد که نمی‌خواست. و وقتی متن در آیه ۳۹ می‌گوید، دخترش به نزد پدرش بازگشت که طبق نذری که کرده بود با او رفتار کرد. برای من درک این موضوع دشوار است، اما او به خوبی متوجه شده است که چگونه متن به طور اجتناب‌ناپذیری ما را به آن نتیجه می‌رساند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که این یک رویداد بسیار غم‌انگیز است، و جدعون، یفتاح، با وجود برخی کارهای خوبی که در اوایل در مخالفت با عمونیان انجام داد، به طرز چشمگیری ضعیف پایان می‌یابد. همانطور که جدعون نیز به نوعی قهرمان ناقصی است که می‌توانیم ببینیم. بنابراین این یک پایان غم‌انگیز برای این داستان است.

به نظر می‌رسد این چیزی بود که در سال‌های بعد در اسرائیل طنین‌انداز شد. در پایان آیه ۲۹ آمده است که او هرگز مردی را نشناخته بود. در اسرائیل رسم بر این شد که دختران اسرائیل سال به سال، چهار روز در سال، برای دختر یفتاح جلعادی سوگواری می‌کردند.

بنابراین این به نوعی تکرار تبدیل شد که به وسیله آن یاد او زنده نگه داشته شد، و شاید تراژدی آن نذر به یاد آورده شود. فصل ۱۲، آیات ۱-۷، داستان دیگری در مورد درگیری یفتاح با افرایم، یک درگیری داخلی با اسرائیل، برای ما تعریف می‌کند. و افرایم جدعون را به چالش می‌کشد، افرایم یفتاح را به شیوه‌ای به چالش می‌کشد که به نوعی یادآور چالش افرایم علیه جدعون در فصل ۸ است. فصل ۸، آیات ۱-۳، چالش افرایم با جدعون است.

در وهله اول، جدعون توانست افرایمی‌ها را آرام کند تا آنها را راضی کند، اما در اینجا یفتاح این کار را نکرد و بنابراین یک جنگ داخلی درمی‌گیرد. افرایمی‌ها شکست می‌خورند و واقعاً دیگر نقش چندانی در ادامه کتاب یا

در بخش زیادی از تاریخ اسرائیل پس از این نداشتند. یک نکته کوچک و جالب، تقریباً بی‌اهمیت، وجود دارد.

به عنوان بخشی از درگیری، در آیه ۶، جلعادیان گذرگاه‌های اردن را در برابر افرایمی‌ها تصرف کردند، و بنابراین آنها گذرگاه‌ها را نگهبانی می‌دادند، و این به ما می‌گوید که وقتی هر یک از فراریان افرایم می‌گفتند، بیایید عبور کنیم، از آنها می‌پرسیدند، آیا شما افرایمی هستید یا نه؟ و اگر آنها می‌گفتند نه، از او می‌خواستند که یک کلمه بگوید، و این راهی بود برای اینکه مشخص شود آیا این شخص در سمت راست است یا نه خود کلمه، کلمه مهمی نیست. فقط به معنای خوشه گندم یا چیزی شبیه آن است.

است و shibboleth بعضی از محققان فکر می‌کنند که به معنی چیزی شبیه به نهر روان است، اما کلمه در ابتدا دشوار است، ما می‌دانیم که حتی در روزگار مدرن، مردم گاهی اوقات نوک زبانی sh تلفظ صدای را تلفظ کنند. بنابراین، تلفظ آن شبیه تلفظ مردم از s صحبت می‌کنند و نمی‌توانند انواع خاصی از صداهای داشت، و اگر آن sh و برخی دیگر با ... تلفظ می‌کردند. صدای s را با صدای sibboleth آن است، برخی شخص آن را اشتباه می‌گفت، آنها می‌فهمیدند که با تیپ اشتباهی طرف هستند. و بنابراین، اگر او می‌گفت، پس آن را درست تلفظ نمی‌کرد و دستگیر می‌شد sibboleth.

و سرانجام، در آن نبرد، ۴۲۰۰۰ نفر از افرایمی‌ها کشته شدند، و شش نفر بودند، و یفتاح شش سال اسرائیل را داوری کرد، و خودش دفن شد. بنابراین این پایان داستان یفتاح و نوعی آشفتگی، نوعی چهره تراژیک در اواخر عمرش را تشکیل می‌دهد. اکنون آیات پایانی فصل ۱۲ را داریم که سه داور کوچک دیگر را نشان می‌دهد.

سه نکته‌ی کوتاه وجود دارد، آیات ۸ تا ۱۵. ابسان نهمین داور بود. او عمدتاً متمایز بود، در آیات ۸ تا ۱۰. او عمدتاً با ازدواج ۳۰ دخترش با ۳۰ خارجی متمایز شد، و این خود یک نکته‌ی منفی خواهد بود.

من اشاره کردم که خود قضات بخشی از این ماریپیج رو به پایین ارتداد را در کتاب تجسم بخشیدند. اکثر قضات میتر صرفاً شخصیت‌های خنثی هستند، ما چیز زیادی در مورد آنها نمی‌دانیم، اما در اینجا، فقط در یک اظهار نظر ضمنی، می‌بینیم که ایزان به نوعی از نظر غالب در مورد ازدواج و اختلاط با بیگانگان پیروی می‌کند یا تسلیم می‌شود، و احتمالاً پرستش خدایان آن بیگانگان را حتی به خانواده خودش نیز وارد می‌کند، به نظر می‌رسد. به همین دلیل است که او خیلی خوب به نظر نمی‌رسد.

جالب است که به هر حال، عدد ۳۰ در این بخش کاملاً مشهود است، زیرا داورانی که بلافاصله قبل از او بودند، یعنی یفتاح، در نهایت بدون فرزند بودند، بنابراین نمی‌دانیم که آیا او فرزندان دیگری هم داشته است یا خیر، اما به یاد داشته باشید که پیش از او، یائیر ۳۰ پسر داشت و داور بعدی، یعنی ابسان، ۳۰ پسر داشت که به نوعی یفتاح بی‌فرزند را در یک طبقه قرار می‌دهد. بنابراین، ممکن است اشاره به ۳۰ پسر در داور قبلی باشد و این یکی به نوعی برجسته کردن تراژدی زندگی یفتاح است، اینکه او در نهایت بدون فرزند می‌ماند، زیرا تنها دخترش را قربانی کرد. در آیات ۱۱ و ۱۲، ایلان را داریم که حدود ۱۰ سال بر اسرائیل داوری کرد، سپس درگذشت، این تمام چیزی است که ما واقعاً می‌دانیم، و سپس آیات ۱۳ و ۱۵، عبدون فرزندان زیاد، او نسبتاً ثروتمند بود، او ۴۰ پسر، ۳۰ نوه، ۷۰ الاغ داشت، و بنابراین به نظر می‌رسد چندین نفر از این داوران به نحوی در حرفه خود ثروتمند شده‌اند، یا ثروتمند بودند، اما این تمام چیزی است که ما واقعاً می‌دانیم.

او یازدهمین داور است و سپس آخرین داور، سامسون است که در فصل ۱۳ می‌آید و پس از او می‌آید. بنابراین، ما اینجا متوقف می‌شویم و سامسون را در یک قسمت جداگانه بررسی خواهیم کرد. این دکتر دیوید هاوارد است که در مورد کتاب‌های یوشع تا روت تعلیم می‌دهد.

،این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۲۷ داوران ۱۰-۱۲، یفتاح و پنج داور کوچک است.